

درآمدی بر مسأله غبت

بررسی تاریخی دوران غبت فرازهای از حیات پرفراز و نشیب تشیع را آشکار می‌سازد؛ حاتی که بوژه در بعد علمی و فرهنگی از جایگاه و منزلتی خاص در حیطه تاریخ اسلام برخوردار است. دوران غبت صغری به واسطه شرایط اجتماعی خاص پدید آمده، از موقعیت ویژه ای برخوردار بود که اوضاع فرهنگی جامعه شیعیه نیز تحت تأثیر این موقعیت قرار گرفت و بر اساس عناصر تعیین‌کننده آن، دستخوش تحولاتی شد. تحولاتی بنیادین که اساس فعالیت‌های علمی گسترده‌ای را پی‌ریزی کرد و در کمتر از یک قرن به اوج شکوفایی خود رسید و سرپرشرفت آن تا به زمان حال با روندی گاه‌تند و شتابان و گاه‌کند و آهسته‌آهسته ادامه یافته است و اینکه ما از دستاوردهای ارزنده آن بهره‌مند هستیم.

در سال 260 ق. امام حسن عسکری، علیه السلام، پس از دوران کوتاه شش‌ساله امامت در سن 27 سالگی رحلت کرد و تنها فرزند او که پنج سال از عمرش می‌گذشت از جانب خدای متعال و بانص آن حضرت به امامت منصوب گردید. اما به دلایلی که پرداختن به آنها خارج از مجال بحث ما است، امام دوازدهم، علیه السلام، از همان زمان از دیگران پنهان شد و دوران غبت حضرتش پس از پنج سال حضور در امامت پدرش، که تنها عده‌ای از خواص شیعیه آن موفق به دیدار وی شدند، آغاز گردید. غبت صغری که در سال 260 ق. آغاز شد و پس از 69 سال در سال 329 ق. با درگذشت چهارمین و آخرین نائب خاص امام، علیه السلام، پایان یافت، در واقع مقدمه و آغازی برای غبت طولانی بود، تا شرایط پذیرش موقعیت جدید برای مردمان فراهم گردد و شیعیه آن آمادگی درک دورانی را داشته باشند که در آن از حضور امام معصوم به طور مستقیم بهره‌مند.

درک این موقعیت جدید مستلزم عبور از یک مرحله واسطه بود که فراهم‌کننده شرایط و آمادگی مذکور باشد. این مرحله همانی که با روندی تدریجی از اوایل قرن سوم هجری و در واقع پس از شهادت امام رضا، علیه السلام، آغاز شده بود با حرکتی روبه‌تازا مدت‌تدریج تا نیمه اول قرن ادامه یافت. در واقع این حرکت به طور غیرمستقیم از زمانی آغاز شد که هارون الرشید، خلفه عباسی شرایط دشواری را بر امام هفتم، موسی بن جعفر، علیه السلام، تحمیل کرد و آن حضرت را بشدت تحت مراقبت قرار داد و سالها در زندانهای بغداد محبوس کرد. گرچه پس از آن در زمان حیات امام رضا، علیه السلام، آن سختگیری و فشارها به حداقل خود رسید ولی در آغاز قرن سوم هجری شرایط به گونه‌ای دیگر تغییر یافت. معتصم خلفه جانشین مأمون امام جواد، علیه السلام، را شدماً تحت نظر قرار داد و وی را به بغداد - مرکز حکومت - احضار کرد و در نهایت در سال 320 ق. امام را مسموم نموده و به شهادت رسانید.

شهر سامرا که در واقع پادگان نظامی بود که معتصم آن را تأسیس کرد، پس از او محل حبس و تبعیدگاه امام هادی و امام عسکری، علیه‌السلام، شد. متوکله خلفه سفاک عباسی که از وجود امام در مدینه بمناک بود ایشان را به شهر سامرا آورده و تحت الحفظ نگاه داشت. در طی این دوران روابط مستقیم میان آنان با امامان به حداقل خود رسید. آنان در واقع امکان دسترسی به امام، علیه‌السلام، را نداشتند مگر به طور مخفیانه و از طریق مکاتبه و ابابکم خدمتکاران

ایشان، ادر قالب فروشندهگان دوره گرد اعبران رهگذر ...

وضعیت مذکور بتدریج و به طور غیرمستقیم آمادگی را در مردم پیدا می‌آورد که در زمان عدم حضور و عدم دسترسی مستقیم به امام چه باید کرد؟ از طرفی امامان، علی‌ه‌س‌السلام، نیز در چنین شرایطی، ملاکهای راه‌یابی و مصادر مراجعه‌شان را مشخص می‌کردند. نظام وکالت که از دیرباز وجود داشت در آن زمان هر چه بیشتر گسترش یافت. ائمه، علی‌ه‌س‌السلام، وکالتی از جانب خود در شهرها و بلاد مختلف تعیین می‌کردند که محل رجوع مردم و رابط آنها با ایشان بودند. ایشان در شهرهای دور و نزدیک با ایشان وکالت ارتباط یافته، مسائل خود را می‌پرسیدند و ازهای خود را بیان می‌کردند و وجوهای شرعی را به آنها می‌پرداختند تا آنها را به ائمه، علی‌ه‌س‌السلام، رد کنند. این نظام وکالت در واقع مرحله ابتدایی نظام زبانی بود که در دوران عزت صغری شکل گرفت. با این حال با آغاز دوران عزت صغری وضعیت به گونه‌ای خاص تغییر یافت. با وجود این که اولاً این نایب خاص امام، علی‌ه‌س‌السلام، مدت‌ها قبل از طرف امام عسکری، علی‌ه‌س‌السلام، به ایشان معرفی شده بود ولی حضرت و سردرگمی فراوانی‌شان را فراگرفت. راه ارتباط با امام، علی‌ه‌س‌السلام، منحصر به نایب خاص حضرت گردید و حتی وکالت امام، علی‌ه‌س‌السلام، نیز قادر به دسترسی به امام نبودند. اگر چه امکان دیدار با امام به طور کلی منتفی نبود و چه بسا کسانی به دیدار حضرت نایل می‌شدند. در واقع عزت صغری برای فراهم شدن شرایط لازم جهت درک دوران عزت کبری امری ضروری بود؛ چرا که در طی آن مردم می‌آموختند که مصدر رجوع آنها در امور دنیوی جهان و عالمان دینی هستند که مورد نیاز و مراجعه مردم اند و علمای شایسته نیز به ضرورت این نکته پی بردند که مصادر و مراجع علمی که مورد نیاز و مراجعه مردم هستند با سستی به گونه‌ای متقن و ثابت در دسترس مردم قرار گیرند.

مسئله عزت صغری نبود که بتازگی مطرح شده باشد بلکه در سخنان معصومین، علی‌ه‌س‌السلام، بارها به آن اشاره شده بود و مردم کمابیش با آن آشنا بودند. در روایاتی که از نبی اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، نقل شده بود حضرت ضمن بیان خصوصیات امام مهدی، علی‌ه‌س‌السلام، به مسئله عزت صغری اشاره کرده بود. در یکی از این روایات پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، چنین فرمود:

مهدی از فرزندان من است نام او نام من و کنه او کنه من است و شبه‌ترین مردم به من از حث آفرینش و خلق و خوی است. او عزت و دوران حثی دارد که مردمان در آن به گمراهی می‌افتند سپس همانند شهاب تندرو، می‌آید و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد.

و در روایت دیگر فرموده است:

خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت من را درک کند در حالی که در دوران عزت او پیش از قیامش به او اقتدا کرده باشد...

ائمه، علی‌ه‌س‌السلام، نیز در گفتار خود به مسئله عزت صغری اشاره کرده‌اند و نایب‌ها و نایب‌ها را نام برده‌اند. از تک‌تک ایشان روایاتی به این مضمون نقل شده است. «اصبغ بن نعباته» می‌گوید:

به نزد امام المؤمنین علی بن ابی طالب رفتیم و او را در حالی یافتیم که متفکرانه با پای خود بر روی زمین خط می کشید...

فرمود: نه به خدا سوگند هرگز یک روز هم در آن و در دنیا رغبت نکردم ولی درباره نوزادی که در پشت من است فکر می کردم از دهمین نفر از فرزندان من همان مهدی است که زمین را از عدل پر می کند همانطور که از ظلم و جور پر شده باشد.

برای او غبت و حرمتی است که در آن گروهی گمراه شده و گروهی دیگر هدایت می شوند.

و در روایتی که احمد بن اسحاق قمی از امام حسن عسکری، علیه السلام، نقل می کند حضرت صراحتاً به غبت فرزندش اشاره می کند و می فرماید:

... به خدا قسم آن چنان غبتی خواهد داشت که در آن از هلاکت نجات نخواهد یافت مگر کسی که خدای عزوجل او را به اقرار بر امامت او ثابت قدم داشته باشد.

اساساً مسأله غبت در گفتار معصومین، علیه السلام، به عنوان یک سنت الهی مطرح شده که در میان انبیا و اوصیای آنها معمول بوده است. بنا به روایات، صالح پسر امیر در سن پیری از مردم ان قومه غایب شد و غبت او مدتی به طول انجامید به طوری که چون به مردم ان قومه بازگشت وی را نشناختند. موسی، علیه السلام، از مدتی غایب بود و در طی این مدت بنی اسرائیل در حریت و سرگردانی و رنج بسیار به سر می بردند تا بار دیگر موسی به نزد آنها بازگشت. چنانچه بتها در باره حضرت یونس، یوسف و برخی دیگر از پیامبران ذکر شده است. بنابراین مسأله غبت به مانند سنت جاری ای تلقی شده است که درباره امام مهدی، علیه السلام، در امت خاتم الانبیا نیز مصداق پیدا می کند.

طرح مسأله غبت از همان دهه های اول تاریخ اسلام چنان شایع و معمول شده بود که بسیاری از فرقه های که از تشیع منشعب می شدند به گونه ای به مسأله غبت معتقد می گردیدند. «کسان 4» اولین فرقه ای که از شیعیه جدا شدند قائل به امامت محمد حنفیه و معتقد بودند که وی از میان آنها غایب شده و در کوه رضوی مخفی گردیده و روزی ظهور خواهد کرد. «ابومسلم 4» هم 9 هجری را درباره ابومسلم داشتند. به 10 طور کلی هر یک از فرقه های شیعی که در امامت یکی از ائمه، علیه السلام، توقف کردند و مسیر خود را از تشیع اثنی عشری جدا کردند به نوعی غبت درباره امام خود معتقد شدند.

«اسماء 1 ان» اسماء بنت پسر امام صادق، علیه السلام، را امام بعد از وی می دانستند که از ده ها غایب شده بود. در

۱ بن م ان «واقف» ۴» ۱۱ همه کس بر مسأله ع بنت تأکید می کردند. آنها که از پذیرش امامت امام رضا، ع ۴ السلام، امتناع کرده بود ناچار بودند تا برای توقف خود بر امامت امام کاظم، ع ۴ السلام، توجهی به دست دهند از این رو مسأله ع بنت امام، ع ۴ السلام، را مطرح و سرسختانه از آن دفاع می کردند، حتی کتابها¹² بوسیله سران این فرقه در باب ع بنت نوشته شد که در آن به اثبات نظر ع خود پرداختند.

۱ بن امر حاکی از آن است که مسأله ع بنت امام مهدی، ع ۴ السلام، کاملاً در بین مسلمانان و شیعیان شناخته شده و شایع بوده است. آنچه این مطلب را تأیید و تأکید می کند تألیف و تصنیف کتابهایی در موضوع ع بنت، پیش از آغاز ع بنت صغری و در زمان حضور ائمه، ع ۴ السلام، است. چنانکه گفته می‌شود واقفان از پیشگامان تألیف این کتابها بودند؛ ابراهیم بن صالح انماطی، علی بن حسن طاطری و ابن سماعه که از سران واقفان بودند هر یک کتابی در این باب داشتند. اما در میان علمای ۱۴ امامه علی بن مهزبان اهوازی نخستین کسی بود که در این باب کتاب نوشت. او از وکیلان امام نهم و امام دهم، ع ۴ السلام، بود و دو کتاب به نام «الملاحم» و «کتاب القائم» داشته¹⁵ حسن بن محبوب سرآدم (م 224 ق.) در اثر خود در موضوع ع بنت با عنوان «المشخة» روااتی را در این باب می‌آورد. اما کتاب فضل بن شاذان¹⁶ (م 260 ق.) با عنوان «اثبات الرجعة» (والتوبة) برترین اثری

ائمه، ع ۴ السلام، وکیلانی از جانب خود در شهرها و بلاد مختلف تعیین می‌کردند که محل رجوع مردم و رابط آنها باشند بودند. شیعیان در شهرهای دور و نزدیک با این وکیلان ارتباط یافته، مسائل خود را می‌پرسیدند و ازهای خود را به آن می‌کردند و وجوهات شرعی را به آنها می‌پرداختند تا آنها را به ائمه، ع ۴ السلام، رد کنند.

تاریخ ع بنت صغری

زمانی که در سال 260 ق. امام حسن عسکری، ع ۴ السلام، وفات یافت فقط عده اندکی از شیعیان خاص و برخی وکیلان حضرت از وجود فرزند ایشان، امام مهدی، ع ۴ السلام، مطلع بودند. خلفای عباسی احمد المعتمد (256 - 279 ق.) در پی آن بود تا فرزند و وارث امام، ع ۴ السلام، را به ابد از این روند متوقف کند و خانواده امام را تحت مراقبت قرار داد از طرفی جعفر بن علی برادر امام عسکری، ع ۴ السلام، به دنبال آن بود که منزلت و مقام برادر را به دست آورد و حتی در این کار از خلفای عباسی کمک خواست و این توفیق یافت.

امام عسکری، ع ۴ السلام، پیش از رحلت خود عثمان بن سعید عمری را که از وکیلان و اصحاب خاص بودند در چند مجلس به اصحاب خود معرفی و او را به عنوان نائب امام دوازدهم پس از خود تعیین کرد. عثمان بن سعید مدت ده سال وکیل امام هادی، ع ۴ السلام، بود و پس از آن وکالت امام عسکری، ع ۴ السلام، را داشت و پس از رحلت امام بظاهر مراسم تنگی و تکفین وی را انجام داد. او پس از چندی به بغداد نقل مکان کرد که از شهرهای شام به عراق بود و در ضمن به شهر کوفه که پایگاه اصلی تشیع در عراق بود نزد کتیر بود. تاریخ وفات وی بدرستی معلوم نیست ولی گویا پس از سال 267 ق. درگذشته است. در طی این مدت کوتاه که او نایب خاص امام دوازدهم را به عهده داشت شیعیان

به وی رجوع می کردند و توقیعات صادر شده از ناحیه امام به دست وی به شه‌ ان معرفی شد.

عثمان بن سعید پیش از وفاتش مأمور شد تا پسرش محمد را به عنوان دومین نایب امام به شه‌ ان معرفی کند. دوران زبنت محمدبن عثمان دورانی طولانی و سخت بود فشار و اختناق اعمال شده از جانب عباسان، انحرافات دینی و فرقه‌ ای، القاء شبهات گوناگون و حرکت‌های رو به گسترش اسماء له‌ ان از مهمترین مشکلاتی بودند که وی با آنها درگیر بود. محمدبن عثمان در سال 305 ق. درگذشت و حسن بن روح نوبختی به زبنت منصوب شد. او از مردم قم و مدتها از دست‌آران محمدبن عثمان بود. او با تدبیر و کاست خود توانست در اوج بحران، اوضاع مساعدی را برای جامعه شه‌عی فراهم سازد و تا حد ممکن از فشارهای شه‌عی که از طرف حکومت بر آنها؛ اعمال می شد بکاهد. سه است دینی وی به گونه‌ای بود که هیچ تنش و عکس‌العملی را علیه شه‌ ان پدید نمی آورد. او توانسته بود با اعمال تقیه شدیدی چنانجوی را به وجود آورد. یک بار در مجلسی در حضور علمای اهل سنت به گونه‌ای درباره ابوبکر و عمر سخن گفت که همگان را به تعجب واداشت و هرگونه بدبینی و سوءظن سنان را نسبت به او برطرف ساخت. او در همین راستا یکی از خدمتکارانش را که عادت به ناسزاگویی به معاویه داشت، اخراج کرد. بدین ترتیب دورانی طولانی زبنت وی بهترین امام شه‌بت صغری برای شه‌ ان بود. روابط او با دربار عباسان و نفوذ او در میان وزرا و امامان موجب گردید که سخت‌گیران و پاهای اعمال فشارها بر شه‌ ان به حداقل برسد.

با درگذشت حسن بن روح نوبختی در 326 ق. محمدبن علی سمری به زبنت منصوب شد. وی آخرین نایب امام، علیه السلام، بود و در سال 329 ق. درگذشت. آخرین توقیعی که یک هفته پیش از وفاتش به دست او رسیده وی را مأمور ساخته بود که شخصی را به عنوان نایب امام بعد از خود معرفی نکند. این توقیع در واقع اعلامی بر آغاز شه‌بت کبری امام، علیه السلام، بود.

یکی از مشکلات اساسی که نابان امام و شه‌ ان با آن درگیر بودند ظهور مدعیان زبنت بود. کسانی که به علل مختلف ادعا می کردند نایب امام، علیه السلام، هستند. ظهور این افراد غالباً با انحرافات و القاء شبهاتی همراه بود و این بزرگترین خطری بود که در این عصر شه‌ ان را تهدید می کرد مشهورترین این افراد محمدبن علی شلمغانی بود که معاصر حسن بن روح بود و توقیعی از ناحیه امام، علیه السلام، مبنی بر برائت از او، لعن بر او و چند تن دیگر صادر شد.

جامعه اسلامی در دوران شه‌بت صغری از وضعیت سیاسی آشفتگی برخوردار بود. دستگاه خلاف عباسان در نهایت ضعف و سستی خود بود. امرای ترک نژاد که از دوران خلافت معتصم به دربار راه یافته و دارای مناصبی شده بودند همچنان نفوذ شدیدی بر خلفه و دربار ان داشتند به طوری که در بسیاری امور خلفه را تحت فشار قرار می دادند و گاه عزل و نصب خلفه نیز به وسایله آنها انجام می شد. ضعف خلفه و عدم اراده و 22 در رسیدگی به امور گاه موجب دخالت زنان دربار در این امور می شد به طوری که مادر خلفه همراه با قضات و اعیان در مجلس مظالم می نشست و حکم صادر می کرد. درگیرهای داخلی 23م ان خلفه و وابستگانش بر سر تصاحب قدرت امری عادی بود؛ این امر حتی در میان وزران نیز شایع بود. 24 عدم کفایت و صلاحیت وزران موجب شده بود که پیوسته عزل و نصب شوند و هر کس قادر بود با پرداخت اموال بیشتری به دارالخلافه خود را به مقام وزارت برساند. منصب امیرالامرای که خلفه الراضی بالله (322 - 329 ق.) پدید آورد تا نفوذ بیش از حد وزران را محدود سازد نیز نه تنها مشکلی را رفع نکرد بلکه درگیران و جنگهای سختی بر سر تصاحب این منصب به دنبال داشت. در طی این دوران شش تن از 25 عباسان به حکومت رسیدند که برخی از آنها توسط دربار ان از خلافت خلع و برخی به قتل رسیدند.

ضعف و سستی دستگاه خلافت که از نیمه اول قرن سوم هجری آغاز شده بود، فرصت خوبی برای مخالفان و امیران محلی بود تا دولتهای مستقلی در نواحی مختلف سرزمینهای اسلامی پدید آورند؛ به طوری که در عصر عتبت صغری نواحی مختلف سرزمینهای اسلامی هر یک تحت اختیارات دولتی مستقل بود که خلافت اساساً هیچ نفوذ و سلطه‌ای بر آن نداشت. سرزمین اندلس که از سالها پیش، تقریباً همزمان با روی کار آمدن عباسیان، از پیکر خلافت جدا شد. پس از آن ادریس بن حسن در مغرب اقصی - مراکش کنونی - نخستین دولت شیعی را تأسیس کردند. اغلب آن بر شمال آفریقا حکمرانی داشتند و مصر تحت اختیارات طولونیان و سپس اخشیان بود. طاهران، صفاریان، علویان، سامانیان و... دولتهای خودمختاری بودند که در طی این دوران در نواحی ایران امارت داشتند و به همین ترتیب در هر ناحیه دولت و امارتی مستقل برپا بود.

با این حال شه‌ه در عصر عتبت از موقعیت سیاسی نسبتاً خوبی برخوردار بودند. نفوذ شه‌ه آن در دربار عباسیان اثرات خوبی بخصوص در دوران حساس عتبت به همراه داشت. در دوره ده ساله خلافت معتضد عباسی (279 - 289 ق.) جو اختناق شدیدی علیه علویان ایجاد شده بود که به تعبیر شیخ طوسی در زمان او از شمشیرها خون می‌چکید. اما این وضعیت در زمان خلافت مقتدر (295 - 320 ق.) تا حدودی دگرگون شد و در برخی موارد چرخش گردونه سیاست به نفع شه‌ه آن بود و آنها می‌توانستند با آزادی بیشتری به فعالیت بپردازند. این دگرگونی با نفوذ خاندان بنی فرات که از خاندانهای شه‌ه مذهب و برجسته بغداد بودند، در دستگاه خلافت آغاز شد. افراد این خانواده توانستند پس از نفوذ در دربار در مناصب بالا و در امور اداری به کار مشغول شوند. حتی چند تن از این افراد به مقام وزارت رسیدند که مشهورترین آنها ابوالحسن علی بن محمد بن فرات بود. او معروف به ابن فرات اول (241 - 312 ق.) بود و در فاصله سالهای 296 تا 312، سه بار به وزارت رسید. در دوران او آزادی نسبی برای شه‌ه آن فراهم شد و آنها از این فرصت جهت احیای مذهب تشیعی سود می‌بردند. این امر کاملاً همزمان با دوره نابت حسن بن روح نوبختی نامیب سوم امامان، علیه السلام، بود، او که خود از خاندان نوبختی و از موقعیت سیاسی خوبی برخوردار بود و توانسته بود در دربار عباسیان راه ابد و بنا به قولی مسؤول املاک خاصه خلافت بود.

حسن بن روح از نفوذ خود بر شه‌ه آنی که در دربار عباسیان بودند استفاده و آنها را تشویق می‌کرد تا کسان دیگری از شه‌ه آن را در دستگاههای دولتی به کارگزینند تا به نایمندان شه‌ه کمک کنند. رهنمودهای او توسط علی بن محمد، ابن فرات اول به اجرا درمی‌آمد، ابن خلکان گفته است: «او - ابن فرات - پنج هزار نفر را تحت حمایت مالی خویش داشت.» او در 27 زمان وزارتش، ابوسهل نوبختی وکیل امام را به حکومت قره مبارک و محمدبن علی بزوفری را به حکومت برخی قره‌های واسط گمارد. همچنین محسن بن فرات را بر نواحی دیگری امارت داد.

فرد دیگری از خاندان نوبختی که به وزارت دست یافت ابوالفتح فضل بن جعفر (279 - 327 ق.) معروف به ابن فرات دوم بود او در بین سالهای 320 تا 324 وزارت دو تن از خلفا را بر عهده داشت. دوران وزارت او همزمان با 29 آخرین سالهای زندگی حسن بن روح بود. اگرچه نفوذ و قدرت وی همانند ابن فرات اول نبود با این حال نبیستی تأثیر و موقعیت آن را نادیده گرفت.

در همین راستا باید به دولتهای شه‌ه مذهبی که در این عصر تشکیل شده و امارت داشتند، اشاره کنیم. چنانکه گفته‌ام دولت ادریس بن ادریس، اولین دولت شیعی بود که در سال 172 ق. تأسیس شد. مؤسس این دولت ادریس پسر عبدالله محض از نوادگان امام حسن مجتبی، علیه السلام، بود که پس از واقعه فحّ به مغرب اقصی گریخت و امارتی در آنجا تشکیل داد. ادریس بن ادریس مذهب تا اوایل قرن چهارم هجری امارت داشتند و سپس به دست فاطمه انبرچنده شدند. آثار فرهنگی و تمدنی بازمانده از آنها در مغرب قابل توجه است.

فاطمه آن که از سال 296 ق. در تونس به قدرت رسیدند پس از اندک زمانی بر تمام مغرب استیلا یافتند و پس از استیلا بر مصر پس از نیمه قرن چهارم تنها قدرت مطرح در سراسر شمال آفریقا بودند. فاطمه آن مذهب اسماء علی داشتند و مدتی نزدیک به سه قرن حکمفرمایی کردند. نفوذ آنها در سراسر جهان اسلام سبب تأسیس دولت‌های اسماء علی متعددی در نواحی مختلف از جمله در یمن و سند شد. فاطمه آن خلافت را حق خود می‌دانستند و از این رو خود را خلافت می‌خواندند.

حسن بن زید از نوادگان امام حسن، علیه السلام، مؤسس دولت علویان در طبرستان (250 - 355 ق.) بود. وی که به دعوت مردم طبرستان برای مقابله با ظلم و جور امیران طاهری به این ناحیه آمده بود پس از تحت فرمان درآوردن طبرستان به نواحی ری و قزوین دست یافت، اما بزودی آنها را از کف داد. از معروفترین امرای علوی، حسن بن علی معروف به «ناصرالحق» و ملقب به اطروش (301 - 304 ق.) بود که بار دیگر طبرستان را به طور یکپارچه تحت فرمان درآورد. آخرین امیر آنها «الثائر بالله» بود که در سال 355 ق. درگذشت.

دولت زیدیان آن یمن نیز از نخستین دولت‌های مستقل شیعی بود که در عصر عباسی شکل گرفت. محمد بن حسن بن الهادی الی‌الحق از نوادگان قاسم الرسی (م 246 ق.) و از سادات حسنی بود. او امارت خود را در شهر صعده یمن در سال 280 ق. برپا کرد و پس از 19 سال امارت درگذشت او خود عالمی مجتهد در فقه و احکام بود و تصانیفاتی در این زمینه داشت. بازماندگان او تا چندین قرن در این نواحی امارت داشتند.³² شهرهای مکه و مدینه و نواحی یمن و حجاز نیز مدت‌ها در اختیاری زیدیان بود. بنی‌افخر و سلیمان از سادات حسنی بودند که در فاصله سالهای 251 تا 305 بر این نواحی امارت داشتند.

حمدان، شیخ آن دوازده امامی از قبیله بنی‌تغلب بودند که از اوایل قرن چهارم هجری در نواحی شمال عراق و بخش‌هایی از شام حکومت می‌کردند. گرایشهای شیعی از دربار در مکه آنجا وجود داشت. حسن بن حمدان (م 306 ق.) از جانب خلافت وقت امارت کاشان و قم را یافت. او روابط حسنه‌ای با علمای شیعه در قم داشت. در سال 293 ق. «ابوالفضل جعفر بن عبدالله» به امارت شهر موصل و توابع آن گمارده شد. با مرگ او در سال 317 پسرش حسن بن جعفر که به زیدیت از طرف پدر حکومت موصل را داشت، امارت را به دست گرفت. او که بعدها به لقب ناصرالدوله معروف شد مؤسس حقیقی دولت حمدانان بود. او بر?

پی‌نوشتها:

1. ابن بابویه قمی، محمدبن علی، کمال‌الدین و تمام النعمه، انتشارات جامعه‌المدرسین، قم، ج 1، ص 287، باب 52.

. همان، ص 286.

. همان، ص 298.

. همان، ص 384.

. همان، ص 136.

. همان، ج 2، ص 340.

. همان، ج 1، ص 327.

. ر.ک: نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، ترجمه: جواد مشکور، انتشارات علمی و فرهنگی، ص 88.

. همان، ص 114.

. همان، ص 101.

. همان، ص 118.

. ر.ک: حسن بن جاسم، تاریخ سیاسی غزیت امام دوازدهم، انتشارات امیرکبیر، ص 22.

. همان.

. الطوسی، محمد بن حسن، الفهرست، مكتبة المحقق الطباطبائي، 1420 ق. ص 226؛ النجاشي، احمد بن علي، الرجال، جامعة المدرس بن، قم، 1416 ق. ص 119.

. حس بن، جاسم، همان، ص 23.

. النجاشي، احمد بن علي، همان، ص 235.

. الطبرسي، فضل بن حسن، اعلام الوری، مؤسسه آل البيت، 1417 ق. ج 2، ص 150.

. ر.ك: الطوسی، محمد بن حسن، كتاب الغيبة، مكتبة نوي الحدیث، تهران 1385 ق. ص 215.

. همان، ص 237.

. همان، ص 226.

. ر.ك: السوطي، جلال الدين، تاريخ الخلفاء، منشورات الشريف الرضي، ص 370؛ ابراهیم حسن، حسن، تاريخ الاسلام، مكتبة النهضة، مصر، ج 3، ص 16 و ابن اثیر، عزالدین علی، الكامل فی التاريخ، ج 7، ص 156.

. ر.ك: السوطي، جلال الدين، همان ابراهیم حسن، حسن، همان، ج 3، ص 22.

. همان، ص 370 و 382؛ ابراهیم حسن، حسن، همان، ج 13.

ر.ک: ابراهیم حسن، حسن، همان، ج 3، ص 23.

جاسم حسین، همان، ص 198، به نقل از الوزراء جهش آری، ص 300.

ابن خلکان، وفیات الاعیان، دارالفکر، بی تا، ج 3، ص 199.

جاسم حسین، همان، ص 198.

زامباور، نسب نامه خلفاء و شهرآرا، ترجمه: مشکور، نشر خا، ص 123.

ابن پول، استانی، دولت‌های اسلامی و خاندانهای حکومتگر، ترجمه سجادی، نشر تاریخ ایران، ص 44؛ ابن خلدون، العبر، دارالفکر، 1408 ق. ج 4، ص 5.

ابن خلدون، همان، ج 4، ص 36.

همان، ص 142.

همان، ص 127.

ابن پول، همان، ص 202؛ ابن خلدون، همان، ج 4، ص 80.

منبع: ماهنامه موعود شماره 27